نظر خودتان را در مورد این مطلب برایمان پیامک کنید
۳۰۰۰۴۷۵۳

بی‌نوایی دو ساله ارکستر سمفونیک تهران در آستانه ۸۱ سالگی

کسی بر این جسد اشک هم نریخت

نیوشا مزیدآبادی

روز گذشته علاقه‌مندان به مرتضی پاشایی و دوستداران موسیقی پاپ برای وداع با پیکر این هنرمند جوان در مقابل تالار وحدت جمع شده بودند تا خواننده محبوب‌شان را بدرقه کنند. در این میان اما کمتر کسی به یاد می‌آورد که دو سال پیش ارکستر سمفونیک تهران در سرمای بهمن ماه برای آخرین بار در همین تالار به روی صحنه رفت و از آن تاریخ به بعد دیگر نه کسی ارکستر سمفونیک را روی صحنه دید و نه دیگر صدایی از سازهای نوازندگانش شنیده شد. غم‌انگیزتر اینکه نه کسی برای این موجود پیر و فرتوت ۸۱ ساله به سوگ نشست و نه حتی یک شمع روشن کرد...

از تهران تا گنبد، از مشهد تا اهواز مردم ایران به سوگ هنرمند جوانی نشسته‌اند که حزن و حس غمبار ترانه‌ها و ملودی‌هایش در بهترین حالت بر ناکامی از زندگی صحه می‌گذارد که طبیعتا برآیند زیست ما است اما کسی به یاد نمی‌آورد نوای «ای ایران» و «سر زد از افق» را که نوازندگان ایرانی تحت عنوان ارکستر سمفونیک تهران می‌نواختند شور زندگی و نوای پیروزی در دل‌ها می‌کاشت. شاید گزارش پیش رو که به خاموشی ارکستر سمفونیک تهران می‌پردازد در این روزها با غم و اندوه هنرمندی جوان بی‌ارتباط باشد، اما سوال اینجاست که مگر مسیر تشییع پیکر مرتضی پاشایی و خاموشی ارکستر ملی از یک خیابان که به تالار وحدت منتهی می‌شود، نمی‌گذرد؟ آیا خاموشی دو ساله ارکستری که وظیفه اجرای سرود ملی یک کشور را برعهده دارد، ارزش و قدر لحظه‌یی تامل را ندارد؟ آیا این تقدیر تاریخی ما است که همواره باید سوگوار یک قهرمان از دست رفته باشیم به جای آنکه زندگی را ارج نهیم و چشم به آینده‌یی روشن بدوزیم؟ در آخر اینکه اگر آیندگان وطنی تصاویر سوگ و گزارش‌های روز گذشته را ببینند و نوای اجراهای ارکستر سمفونیک را در تالار وحدت از هر دوره تاریخی بشنوند، برای هنر، تمدن و هویت ملی‌شان رای به کدام خواهند داد؟

سال گذشته کامبیز روشن روان در دیدار رییس‌جمهور با هنرمندان تمام قد جلوی دکتر روحانی ایستاد و خواستار احیای دوباره ارکستر سمفونیک تهران و ارکستر موسیقی ملی ایران شد. روشن روان با اظهار تاسف فراوان از تعطیلی این دو ارکستر صراحتا گفت: «چندین سال است که به دلیل تعطیلی این ارکسترها سرود ملی جمهوری اسلامی را به‌طور زنده نشنیده‌ایم و مدام نسخه‌های ضبط شده، پخش شده است.»

بیش از دو سال از تعطیلی ارکستر سمفونیک تهران می‌گذرد و امروز در آستانه ۸۱ سالگی این ارکستر، دیگر نه از اجرای ارکستر خبری هست، نه از نوازنده‌ها و رهبران دایم و مهمانش. اما این تعطیلی دردناک نه از دو سال پیش بلکه از زمانی که ارکستر سمفونیک تهران تن به اجرای کارهای سفارشی و مناسبتی داد، اتفاق افتاد. ارکستر به خواب رفت و هنوز هم مشخص نیست این خواب بلند کابوس وار چه زمانی تمام می‌شود.

موومان اول- یاد ایام

زمانی که غلامحسین مین باشیان در پاییز ۱۳۱۳ در کسوت رهبر ارکستر در مقابل ۴۰ تن از نوازندگان آن زمان ایستاد و برای رهبری «سه داستان شاهنامه» خود چوب رهبری‌اش را در سینما های قدیم بالا برد، هرگز تصور نمی‌کرد ۸۰ سال بعد عاقبت ارکستری که زمانی نماد پیشرفت و مدرنیسم ایرانی بود، اینچنین شود. در آن دوران پیشروان موسیقی با نیم نگاهی به سیاستگذاری‌های فرهنگی دولت و برداشت شخصی خود از موسیقی غربی، عزم ساخت آثاری شبیه به آثار موسیقی غرب داشتند و در این میان ارکستر سمفونیک به عنوان یکی از شاخصه‌ها و نمادهای موسیقی غرب مورد توجه قرار گرفت و ارکستر بلدیه کار خود را آغاز کرد.

موومان دوم- اوج‌هایی بر موج خاطرات

از زمان تشکیل ارکستر بلدیه تاکنون که ارکستر سمفونیک تهران به واسطه فعالیت‌های پرویز محمود شکل امروزی‌اش را به خود گرفت، فراز و فرودهای متعددی را تجربه کرد. رهبران مختلفی هم به عنوان رهبر مهمان و هم به عنوان رهبر دایم در مقابل نوازنده‌های آن ایستادند و آثار متعددی از موسیقی ایران و جهان را ارایه کردند. چه بسیار مردمی که در سالن‌های مختلف تمام قد ایستادند و برایش کف زدند و چه بسیار مردمی که در سال‌های آخر حیات ارکستر سر تکان داده و از سالن‌ها بیرون آمدند. شاید دوران طلایی ارکستر سمفونیک تهران مربوط به زمانی می‌شد که نوازندگان بزرگی همچون یهودی منوهین با این ارکستر همکاری می‌کردند یا زمانی که مرتضی حنانه و حشمت سنجری رهبری آن را بر عهده داشتند، شاید هم‌زمانی که علی رهبری، به عنوان یکی از معروف‌ترین رهبران ارکستر جهان، در مقابل آن ایستاد و با نوازندگان جوان و میانسالش، سمفونی شماره ۹ بتهوون را اجرا کرد، یا زمانی که شهداد روحانی با همدلی و نزدیکی قلبی با اعضای ارکستر توانست «پرنده آتشین» استراوینسکی را اجرا کند. شکی نیست که ارکستر سمفونیک تهران در طول این سال‌ها دوران صعود و افول متعددی را تجربه کرده اما ناگفته پیداست که همه این صعودها و افول‌ها به نوعی به سیاست‌های فرهنگی هر دوره وابسته بوده و هست.

> **مدیران هنری ارشاد با توجیه تبادل فرهنگی با دیگر کشورها اقدام به دعوت هنرمندان بین‌المللی کرده‌اند. اما نباید نادیده گرفت که اگر فرهنگ و تمدن ایران به واسطه دعوت از هنرمندان غیر ایرانی به جهانیان معرفی می‌شود، وجود ارکستر سمفونیک نیز یکی از اصلی‌ترین نمادهای فرهنگ و تمدن است که با خاموشی‌اش ماهیت این تمدن چند ۱۰ ساله زیر سوال می‌رود**

موومان سوم- آغاز یک تراژدی

در این میان یکی از بحث‌برانگیزترین و پرماجراترین دوره‌هایی که ارکستر ۸۰ ساله تهران تجربه کرد، دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد بود.

در آن دوران هیچ چیز مشخص نبود. از یک طرف عده‌یی از نوازندگان علیه مدیران فرهنگی وقت مصاحبه می‌کردند و از طرف دیگر مدیران فرهنگی دولت احمدی‌نژاد با پافشاری زیاد اصرار داشتند که همچنان ارکستر پابرجاست و تعطیل نشده. در این گیر و دار، شاه آبادی، معاون هنری وزارت ارشاد دولت وقت خبر از تشکیل موسسه ارکسترهای ایرانی را داد. موسسه‌یی که دو ارکستر مهم کشور- ارکستر سمفونیک تهران و ارکستر موسیقی ملی- و گروه کر دفتر موسیقی را تحت پوشش قرار می‌داد. این موسسه در ابتدا با هدف سامان دهی نیروهای ارکستر با توجه به نیاز کشور و جایگاه نوازندگان در ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۱ با اعلام اسامی اعضای هیات‌مدیره آن تشکیل شد و مهدی افضلی به عنوان مدیر عامل و حبیب صبور به عنوان مدیران اجرایی آن منصوب شدند. اما در همان ابتدای امر پیدا بود تشکیل موسسه ارکسترهای ایران سیاستی است برای آنکه شاه آبادی بگوید ارکسترها منحل نشده‌اند و انتخاب‌های او در حوزه مدیریتی و برنامه‌ریزی برای این ارکسترها به سادگی خبر از فاجعه‌یی عظیم می‌داد. به هر روی موسسه ارکسترهای ایرانی تشکیل شد اما خبری از ارکستر سفونیک تهران نبود تا آنکه در ۳۰ بهمن ماه ۱۳۹۰ ارکستر سمفونیک تهران —که از نامش پیداست وظیفه اجرای آثار سمفونیک را برعهده دارد- در قبای ارکستری ایرانی با رهبری نادر مرتضی پور و اجرای سالار عقیلی (که به نظر می‌رسید بهترین گزینه برای جذب مخاطب باشد) روی صحنه رفت و در بیست و هفتمین جشنواره بین‌المللی موسیقی فجر برای آخرین بار اعلام موجودیت کرد. پس از آن اجرا، پرده سکوت پایین آمد و ارکستر به خوابی گران فرورفت.

موومان چهارم- از درخشش تا افسانه

سکوت ارکستر سمفونیک و نوازندگانش ماه‌ها ادامه پیدا کرد تا آنکه صبح روز یکشنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۹۲ تعدادی از نوازندگان این ارکستر برای دفاع از حقوق‌شان در مقابل تالار رودکی تجمع کردند و خواستار تسهیل در امر قراردادهای‌شان شدند. همه‌چیز برخلاف میل مدیران دولتی پیش می‌رفت. آنها که پیش از این تجمع نیز، تعطیل بودن ارکستر سمفونیک را کذب محض می‌دانستند و مدام اظهار می‌کردند که ارکستر در حال تمرین است، حال با تعداد زیادی نوازنده رو به رو بودند که در مقابل تالار رودکی حقوق عقب مانده‌شان را طلب می‌کردند. با این حال علیرضا پاشایی- سرپرست وقت دفتر موسیقی وزارت ارشاد- تجمع نوازندگان را تکذیب کرد و گفت که همه‌چیز مسالمت‌آمیز حل شده است. اما این طور نبود و اعضای ارکستر سمفونیک تهران از دولت دهم نزدیک به ۴۵۰ میلیون تومان طلب مالی داشت که مدیران ارشاد هنوز تکلیف آن را مشخص نکرده بودند. در این میان حتی نوازنده‌ها از اجراهای موردی نیز سر باز می‌زدند. چنان که زمانی که شهداد روحانی برای اجرای سوئیت سمفونی خلیج فارس به تهران آمد، با عدم همکاری نوازنده‌ها مواجه شد. رهبر ارکستری که در زمان حضورش در کنار ارکستر سمفونیک همه رابطه خوبش با نوازندگان را دلیل اصلی موفقیت‌های ارکستر سمفونیک می‌دانستند، به امریکا بازگشت و بعد از گذشت یک ماه با ارکستری متشکل از برخی نوازنده‌های ارکستر سمفونیک، سوئیت سمفونی خلیج فارس را اجرا کرد. بی‌شک عدم همکاری نوازنده‌ها با شهداد روحانی پیش از هر چیز در بی‌اعتمادی آنها نسبت به دولت ریشه داشت.

موومان آخر- سازهای ناکوک و خاک گرفته

دیگر ارکستر سمفونیک تهران به‌طور کامل تعطیل شده بود و حتی مسوولان هم در این باره سخنی نمی‌گفتند. اواخر سال ۱۳۹۲ همه گروه‌های سیاسی در تب و تاب انتخابات بودند و ارکستر سمفونیک هم نت سکوت اجرا می‌کرد. این روند ادامه داشت تا با روی کار آمدن دولت یازدهم کور سوی امیدی در دل هنرمندان و به خصوص نوازندگان ارکستر روشن شد. دکتر حسن روحانی صراحتا بارها به مساله ارکستر سمفونیک و ارکستر موسیقی ملی اشاره کرد و از مدیران فرهنگی‌اش خواست تا به وضعیت نا بسامان این دو ارکستر رسیدگی کنند. اما همه این وعده‌ها منوط به انتخاب مدیرکل دفتر موسیقی می‌شد که ماه‌ها طول کشید تا علی مرادخانی- معاون هنری وزیر ارشاد- پیروز ارجمند را برای مدیریت این مرکز معرفی کند. طبیعتا در همان ماه‌های ابتدایی روی کار آمدن علی مرادخانی و پیروز ارجمند نمی‌شد انتظار داشت که آنها چوب جادویی‌شان را بچرخانند و ارکستری را که در طول سال‌های گذشته رفته رفته به نابودی کشیده شده بود، به سادگی و یک شبه احیا کنند. با این حال اکثر هنرمندان موسیقی از روی کار آمدن دولت روحانی و علی مرادخانی به عنوان معاون هنری وزارت ارشاد راضی به نظر می‌آمدند اما این رضایت در همین حد باقی ماند.

اول بهمن ماه ۱۳۹۲ پیروز ارجمند- مدیرکل دفتر موسیقی- در نشست خبری بیست و نهمین جشنواره بین‌المللی موسیقی فجر نخستین وعده را برای احیای دوباره ارکستر سمفونیک تهران داد و گفت: «به امید خدا از جشنواره سال آینده شاهد این هستیم که سرود جمهوری اسلامی ایران به‌طور زنده توسط ارکستر سمفونیک تهران نواخته شود.» این وعده تا ماه‌ها اهالی هنر، به ویژه موسیقی، را امیدوار کرد و نهایتا ۱۹ فروردین ماه امسال منوچهر صهبایی و فرهاد فخرالدینی به عنوان رهبران ارکستر سمفونیک تهران و ارکستر موسیقی ملی معرفی شدند و نزدیک به سه ماه بعد (هفتم تیرماه) آزمون نوازندگان این ارکسترها برگزار شد. در این مدت وعده‌های متفاوتی در راستای احیای ارکستر سمفونیک داده می‌شد اما مدیرکل دفتر موسیقی در نخستین نشست خبری‌اش صراحتا با اعلام اینکه آزمون نوازنده‌ها برگزار شده است، گفت: «امیدواریم ارکستر سمفونیک تا یک ماه دیگر کارش را شروع کند و حکم رهبران این ارکسترها نیز آماده است.» حکمی که هنوز هم بعد از گذشت دو ماه از نخستین نشست خبری پیروز ارجمند به رهبران این دو ارکستر ابلاغ نشده است!

> **راه‌اندازی دوباره این ارکسترها عمل و دستاوردی مهم در مدیریت فرهنگی دولت یازدهم تلقی خواهد شد. بی‌شک بازگشت و به سامان شدن ارکستر سمفونیک تهران و ارکستر موسیقی ملی جوابگوی همه خواسته‌های جامعه موسیقی کشور نیست اما خشتی است بر دیوار فرهنگ یک ملت که می‌خواهند تصویری درخور از خود ببینند و به جهانیان اعلام ماهیت کنند**

ماه گذشته علی مرادخانی، معاون هنری وزارت ارشاد، از اجرایی شدن قول رییس‌جمهور مبنی بر تخصیص بودجه جداگانه برای احیای ارکسترهای ملی و سمفونیک خبر داد و گفت: «اعتبار اولیه احیای ارکستر سمفونیک و ارکستر ملی توسط آقای نوبخت —معاون برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ریاست‌جمهوری- ابلاغ شد که ما به سرعت برای دفتر طرح برنامه و بودجه فرستادیم تا کار به زودی آغاز شود. بنا براین تا وقتی مسائل مربوط به بودجه نهایی نشده نسبت به ایجاد تعهد برای دولت با احتیاط عمل می‌کنیم و از این رو هنوز حکم رهبری آقایان فخرالدینی و صهبایی ابلاغ نشده است چون از فردای آغاز به کار رهبران ارکستر موظف به تامین حقوق آنها هستیم؛ اما حالا می‌توانیم امیدوار باشیم کار به زودی آغاز شود.» دعوت به امید و وعده‌های مدیران فرهنگی- هنری ارشاد تا یک سال اول مطلوب بود و نشان می‌داد که آنها نیز دغدغه موسیقی و رسیدگی به امور معوقه را دارند اما با گذشت زمان در سال دوم ریاست جمهوری دکتر روحانی این طور به نظر می‌رسد که این وعده‌ها در حد حرف باقی مانده‌اند و بی‌آنکه اتفاق مثبتی رخ دهد، مشمول گذر زمان شده‌اند. مضاف بر اینکه به تازگی اعلام شده که ارکسترها به بنیاد رودکی واگذار خواهند شد و بهرام جمالی مدیرعامل این بنیاد نیز به تازگی اعلام کرده که بحث ارکسترها جدی و نیازمند آسیب‌شناسی و برنامه‌ریزی جدید است. پس این طور که به نظر می‌رسد و به گفته مدیرعامل بنیاد رودکی ارکستر سمفونیک تهران امسال نیز در جشنواره موسیقی فجر حضور نخواهد داشت!

در طول این یک سال و اندی به جای آنکه به مباحث زیر ساختی موسیقی ایران توجه شود، مدیران هنری ارشاد با توجیه تبادل فرهنگی با دیگر کشورها اقدام به دعوت هنرمندان بین‌المللی کرده‌اند. اما نباید نادیده گرفت که اگر فرهنگ و تمدن ایران به واسطه دعوت از هنرمندان غیر ایرانی به جهانیان معرفی می‌شود، وجود ارکستر سمفونیک نیز یکی از اصلی‌ترین نمادهای فرهنگ و تمدن است که با خاموشی‌اش ماهیت این تمدن چند ۱۰ ساله زیر سوال می‌رود.

از سوی دیگر تاخیر و تعویق در احیای ارکستر سمفونیک تهران و نیز ارکستر موسیقی ملی در حالی رخ می‌دهد که اتفاقا در این مورد خاص نه تنها رییس دولت یازدهم که حتی منتقدان و مخالفان سرسخت که انتقادات و ایرادات فراوانی به مشی فرهنگی وزیر ارشاد دارند، با آن موافق‌اند. به احتمال قریب به یقین راه‌اندازی دوباره این ارکسترها نه تنها عمل و دستاوردی مهم در مدیریت فرهنگی دولت یازدهم تلقی خواهد شد، بلکه مخالفان مشی فرهنگی دولت نیز چاره‌یی جز تایید آن ندارند. واضح و مبرهن است که بازگشت و به سامان شدن ارکستر سمفونیک تهران و ارکستر موسیقی ملی جوابگوی همه خواسته‌های جامعه موسیقی کشور نیست اما خشتی است بر دیوار فرهنگ یک ملت که می‌خواهند تصویری درخور از خود ببینند و به جهانیان اعلام ماهیت کنند. ملتی که استحقاق نوای زندگی و پیروزی را دارند و نمی‌خواهند مرثیه‌خوان حسرت‌های تقدیری باشند.

گفت و گو

گفت‌وگو با نگار دستمالچی به بهانه انتشار آلبوم «زیر باران»

زنان می‌توانند آهنگسازان بهتری باشند

□رویا رضایی/

نگار دستمالچی از معدود زنان آهنگساز است که چندی پیش آلبوم موسیقی «زیر باران» را به خوانندگی سینا سرلک روانه بازار موسیقی کرده است. دستمالچی این روزها ۳۷ بهار از زندگی خود را پشت سر گذاشته است، موسیقی را با نوازندگی ساز سنتور در شهر رشت- زادگاهش- آغاز کرد و پس از ورود به دانشگاه، ردیف میرزا عبدالله را نزد استاد مسعود شناسا فرا گرفت. او تاکنون با گروه‌های مختلفی اجرا داشته که از جمله آنها می‌توان به ارکستر موسیقی نو، به رهبری علیرضا مشایخی، گروه مهر آیین و گروه بانوان گیلان اشاره کرد. نگار دستمالچی که در هشتمین گردهمایی بین‌المللی سنتورنوازان جهان در چین، شرکت کرد در گفت‌وگوی پیش رو به مقوله آهنگسازی بانوان پرداخته و معتقد است زنان به دلیل احساسات قوی‌ای که دارند، می‌توانند بهترین آهنگسازان باشند ولی آنچه مهم است این است که آنها خود را دست کم نگیرند و اعتماد به نفس داشته باشند. این آهنگساز که سینا سرلک خوانندگی اثر تازه منتشر شده‌اش را بر عهده دارد، معتقد است حذف صدای خانم‌ها از موسیقی ایران مانند حذف تعدادی نت یا سیم یا شکستن یک ساز است...

برای شروع بد نیست کمی از جهان تربیتی- موسیقایی خود بگویید و اینکه این را از چه اساتیدی بهره گرفته‌اید؟

من تقریبا ۱۴، ۱۵ ساله بودم که به آموزشگاه صبا که در شهرمان بود، رفتم. ساز سنتور را پدرم برای من انتخاب کرد و من شروع به یادگیری آن کردم. آقای حسن عشقی، نخستین استادم، بودند. دیپلم که گرفتم با آنکه رشته‌ام تجربی بود، تصمیم گرفتم موسیقی بخوانم. سال ۷۴ بود و درس خواندن در رشته هنری، مثل امروز نبود، خانواده‌ام دوست داشتند در رشته تجربی ادامه تحصیل دهم اما در برابرم مانعی ایجاد نکردند. به هر ترتیب کنکور هنر دادم و موسیقی قبول شدم. در جهاد دانشگاهی تهران مشغول درس خواندن شدم و زیرنظر استادانی چون مسعود شناسا، دکتر شاهین فرهت، علیرضا مشایخی... موسیقی را آموختم. بعد از آنکه درسم تمام شد، به رشت بازگشتم و آموزشگاهی تاسیس کردم و شروع کردم به تدریس موسیقی. در همین سال‌ها یکی از اتفاق‌های خوب زندگی‌ام رخ داد. گردهمایی عمومی سنتورنوازان دنیا در سال ۱۳۸۴ در کشور چین و در شهر پکن برگزار شد. این جشنواره غیررقابتی بود و گروه‌ها به صورت تکی یا گروهی به اجرای برنامه می‌پرداختند. من هم در این گردهمایی برنامه اجرا کردم. در همان دوران برای ادامه زندگی به کانادا مهاجرت کردم. اما نتوانستم آنجا بمانم. وقتی دوباره به ایران بازگشتم، تصمیم گرفتم از داشته‌های کم خود، استفاد کنم و آنها را ارتقا دهم. به این ترتیب به این فکر افتادم که قطعاتی که از پیش ساخته بودم را منتشر کنم. کتاب «ناگهان» که شامل ۱۰ قطعه برای سنتور است و سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات چنگ منتشر شد، حاصل همین دوران است. به هر روی پس از بازگشت به ایران، دوباره تدریس موسیقی را از سر گرفتم. کارهایم را جمع کردم و کنسرت برگزار کردم. استقبال از کنسرت خوب بود. بعد تصمیم گرفتم با تهران ارتباط برقرار کنم. آقای نوید دهقان را دورادور می‌شناختم. به دیدارشان رفتم تا درباره کارهایم صحبت کنم. وقتی کارهایم را شنیدند، گفتند که چرا کارهایت را سی‌دی نمی‌کنی؟ در تهران، استودیو بگیر و کارهایت را ضبط کن. بعد از این اتفاق بود که عزمم را جزم کردم تا این کار را منتشر کنم.

سنتورنوازی پس از انقلاب شیوه‌ها و مکتب‌های مختلفی دارد، شما در این زمینه پیرو کدام یک از این شیوه‌ها هستید و از کدام یک از اساتید این حوزه بهره گرفته‌اید؟

به هر حال هر کدام از اساتید سنتورنوازی بیان خاص خود و هنر خود را داشتند. استاد پایور یکی از برجسته‌ترین اساتید تاریخ موسیقی ایران بود که گروه‌نوازی در موسیقی اصیل را پایه‌گذاری کرد. نظم و قانونمندی که در شخصیت‌شان بود در سازش هم تجلی داشت از ویژگی‌های منحصر به فرد استاد پایور، دقت بی‌نظیر در نوازندگی و سرعت و چابکی در مضراب‌ها بود. رعایت دقیق وزن و سر ضرب‌ها و آکسان‌ها، صدای ساز او را متفاوت می‌کرد. او سنتور را متحول کرد و اگر کارهایش را آنالیز کنیم در اکثر آنها اول جمله پایه می‌آید و بعد ملودی و این دور مدام تکرار می‌شود. تمرین قطعات استاد پایور، هنرجو را از نظر تکنیکی بسیار تقویت می‌کند. استاد مشکاتیان هم به نظر من مولانای عصر ما بودند. او تنها کسی بود که موسیقی دستگاهی ما را با تمام ریزه‌کاری‌ها و پیچیدگی‌ها چه در مبحث کلامی چه تکنوازی به درستی رعایت کرد و توانست با قشر عظیمی از مردم چه عوام و چه خواص ارتباط نزدیک برقرار کند. قطعات استاد هیچ کدام تکراری نیستند. جمله‌بندی‌ها، پایه چهارمضراب‌ها، حرکت ملودی‌های هر قطعه رنگ و بوی مستقلی دارد. موسیقی عمیقی که در کارهای او جریان دارد، در مقایسه با هم‌عصرانش، بی‌بدیل است. شاید باید سال‌ها بگذرد تا اتفاق خوبی مانند مشکاتیان، در موسیقی ما بیفتد و یکی مانند او شود. اما در نهایت من تلاش می‌کنم که موسیقی من بازتابی از درونم باشد.

بانوان همواره در زمینه موسیقی چه از طرف برخی موزیسین‌ها و چه از طرف دولت مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند. چنان که می‌بینیم اکثر آنها به جای آهنگسازی به نوازندگی روی آورده‌اند. این گرایش بانوان به نوازندگی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

با توجه به اینکه زنان در عرصه خوانندگی نمی‌توانند به پیشرفت آنچنانی در کشور دست پیدا کنند بیشتر به سمت نوازندگی گرایش پیدا کرده‌اند. همچنین من فکر می‌کنم اتفاقاتی که در جامعه رخ می‌دهد، حاصل رشد جامعه است. حرکت خانم‌ها به سمت فعالیت‌های اجتماعی، هنری و... ضروری است. در دوره‌یی پدر و مادرها اجازه یادگیری موسیقی به دختران‌شان را نمی‌دادند، اما امروزه با تغییر بستر فرهنگی و شرایط اجتماعی نگاه‌ها نسبت به موسیقی تفاوت چشمگیری یافته است.

متاسفانه یکی از مسائلی که مدام از سوی دیگر موزیسین‌ها مطرح می‌شود این است که زنان استعداد آهنگسازی ندارند، شما به عنوان یک آهنگساز جوان این مقوله را چطور می‌بینید؟

موسیقی از احساس آدم سرچشمه می‌گیرد. خانم‌ها خیلی با احساسات‌شان سر و کار دارند. ارتباطات‌شان با طبیعت و محیط، عمیق‌تر و شدیدتر است بنابراین می‌توانند آهنگسازان خوبی باشند. ایمان دارم زنانی بهتر از من در عرصه موسیقی وجود دارند، اما خواست خودشان مهم است. بی‌شک موانع زیادی بر سر راه زنان وجود دارد و همین موانع باعث شده موج جدیدی از بانوان علاقه‌مند به نوازندگی، به عرصه موسیقی وارد شوند. فکر می‌کنید دلیل این همه گرایش به یادگیری ساز چیست؟ از طرف دیگر موسیقی چیزی نیست جز صدای درون آهنگساز و نوازنده که برگرفته از احساسات و عواطف و رنج‌ها و مسائل روز اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که بازتابش توسط نوازنده اجرا می‌شود. نباید فراموش کرد یکی از ارگان‌های مهم که در تعیین سلیقه شنیداری مردم نقش بسزایی دارد رسانه ملی است. یکی از وظایف رسانه ملی باید حمایت از موسیقی ردیف- دستگاهی باشد (مثل حفظ میراث فرهنگی) اما صدا و سیما دایما موسیقی مصرفی و بی کیفیت به خورد مردم داده است. در رسانه‌های ما حتی یک برنامه تخصصی موسیقی نداریم حتی برنامه وزین دستان هم خواننده محور و زن گریز است. به نظر من، مادر یک مرحله آشفتگی فرهنگی قرار داریم که فقط گذر زمان این مشکل را حل خواهد کرد.

با توجه به اینکه شما در زمینه تدریس موسیقی هم فعالیت دارید، در حال حاضر، گرایش به موسیقی اصیل ایرانی و یادگیری سازهای این حوزه از موسیقی را چطور ارزیابی می‌کنید؟

نسبت به دو دهه گذشته استقبال و اشتیاق به یادگیری بیشتر شده و شاگردان خوبی تربیت و به جامعه هنری معرفی شده‌اند. چنان که نشانه آن را در جشنواره‌های موسیقی فجر می‌توان دید. ولی مشکل اینجاست که جوانان به دیده شدن و مورد توجه قرار گرفتن، احتیاج دارند. اگر شبکه‌یی برای موسیقی راه‌اندازی شود، اگر تولیدات جوانان خلاق در ژانرهای مختلف موسیقی از شبکه‌ها پخش شوند، برنامه‌های علمی و اطلاعات در اختیار مخاطبان قرار گیرد، این انرژی و خلاقیت هدر نمی‌شود و به سمت موسیقی مصرفی و عامه‌پسند نمی‌رود یا سر از شبکه‌های بیگانه در نمی‌آورد.

گزارش

در مراسم تشییع پیکر مرتضی پاشایی

خیابان‌های تهران «جاده یک طرفه» شد

□رضا منصور خانکی/نخستین تلنگر وقتی زده شد که پلیس راهنمایی و رانندگی، ورودی‌های خیابان حافظ را از کریمخان مسدود کرده بود، پیشتر نمی‌شد تصور کرد علت ترافیکی که باعث شده بود خودروها از میدان هفت‌تیر به کندی حرکت کنند، حضور مردم در یک مراسم تشییع جنازه باشد. خیابان حافظ از کریمخان تا پل کالج، مملو از جمعیتی بود که مشکی پوشیده بودند، عکس‌هایی از خواننده مورد علاقه‌شان در دست داشتند و در طول مسیر ترانه‌هایی از خواننده محبوب‌شان را با بغض همخوانی می‌کردند.

حیرت‌آور بود، سیل جمعیتی که از هر سو به سمت تالار وحدت در حرکت بود، این همه جمعیت برای حضور در تشییع پیکر یک خواننده جوان. آنچه که بیشتر نمایان بود، حضور پرشور جوان‌ها بود، درست همان‌هایی که مخاطب هدف مرتضی پاشایی بودند. خیابان حافظ از کریمخان زند تا سرهنگ سخایی و خیابان انقلاب از چهارراه ولیعصر تا میدان فردوسی مملو از مردمی بود که برای خداحافظی با هنرمند محبوبشان آمده بودند. عکس‌های مرتضی پاشایی بالای سر دوستدارانش در سرتاسر مسیر پل حافظ خودنمایی می‌کرد. خیابان خارک، پارک دانشجو و تئاتر شهر محل آمد و شد دوستداران مرحوم پاشایی بود.

زیر پل کالج، در خیل جمعیت سیاه‌پوش هواداران، با صدایی حزن‌آلود، ترانه «یکی هست» را همخوانی می‌کردند، ارکستری که نه ژوست می‌خواند و نه هماهنگ، اما مملو از احساس بود. دختران جوانی که اشک صورت‌شان را خیس کرده بود و پسرانی که تی‌شرت‌های منقش به تصویر پاشایی را بر تن داشتند و هق‌هق زنان ترانه‌های او را بلند بلند فریاد می‌کردند. برای هیچ‌کس باور کردنی نبود در تالار وحدتی که همین چند هفته پیش مرتضی پاشایی تندیس بهترین قطعه موسیقی پاپ را بالای دستانش گرفته بود، هوادارانش پیکر بی‌جان او را روی دست‌هایشان تا منزل ابدی‌اش بدرقه کنند.

هنگام پخش شدن دو قطعه «نگران منی» و «یکی هست» در میان حاضران در تالار وحدت، جمعیت به‌شدت احساساتی شدند و ترانه را با صدای بلند می‌خواندند. در این میان حضور کسانی که از شهرهای مختلف برای شرکت در این مراسم به تهران آمده بودند، از نکات قابل توجه بود.

در این مراسم ابتدا متن پیام تسلیت علی جنتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی توسط سید عباس سجادی قرائت شد. علی جنتی در این متن آورده بود: «درگذشت جانگداز هنرمند محبوب ملت ایران مرتضی پاشایی را به همه فرهیختگان، هنرمندان و علاقه‌مندان آن فقید سعید به ویژه خانواده معزز وی تسلیت می‌گویم و از خداوند متعال برای آن مرحوم مغفور علو درجات و برای همه بازماندگان صبر جمیل آرزومندم. یادش گرامی باد.»

بعد از قرائت پیام تسلیت وزیر ارشاد اسلامی، علی مرادخانی، معاون هنری وزارت ارشاد، محمد علیزاده، بنیامین بهادری و دو تن از اعضای خانواده پاشایی پشت تریبون قرار گرفته و از مرتضی پاشایی گفتند.

پس از پایان مراسم پیکر مرتضی در حالی که فضای برگزاری برنامه به دلیل حضور جمعیت فراوان از کنترل مسوولان برگزاری خارج شده بود، به آمبولانس منتقل و به سمت بهشت زهرا روانه شد و مردم برای حضور در بهشت زهرا (س) و تدفین این خواننده موسیقی پاپ، به سمت ایستگاه‌های مترو هجوم بردند که این موضوع باعث شد تا ماموران مترو برای دقایقی جلوی ورود مردم را به ایستگاه بگیرند. در این مسیر، اتومبیل‌هایی نیز به‌دلیل قفل شدن خیابان‌های این منطقه، در ترافیک مانده بودند و برخی از آنها، آهنگ‌هایی از این خواننده را با صدای بلند پخش و در مواردی نیز مردم با آنها همخوانی می‌کردند. یک موضوع دردسرساز دیگر، زیرگذر چهارراه ولیعصر بود، چون افرادی که از شهرهای دیگر به تهران آمده بودند، در مسیر بازگشت در زیرگذر چهارراه دچار سردرگمی شده و نمی‌دانستند از کدام ورودی و خروجی باید استفاده کنند. در قطعه هنرمندان هم حضور مردم و سیل جمعیت هواداران این خواننده پاپ مثال زدنی بود چنان که تا ساعت ۳:۳۰ عصر با توجه به ازدیاد جمعیت و ترافیک شدیدی که در مبادی ورودی بهشت زهرا به ویژه این قطعه به وجود آمده بود امکان دفن این هنرمند میسر نشد.

مرگ پاشایی از چند بعد قابل بررسی است و اگر این عوامل و دلایل مهم را ندانیم بدون شک حضور ده‌ها هزار نفر برای تشییع جنازه او عجیب و غیرقابل هضم خواهد بود. مرگ پاشایی نه از منظر یک شهروند، که از منظر یک هنرمند، قابل تامل است. برای هیچ‌کس باورکردنی نبود در تالار وحدتی که همین چند هفته پیش مرتضی پاشایی تندیس بهترین قطعه موسیقی پاپ را بالای دستانش گرفته بود، هوادارانش پیکر بی‌جان او را روی دست‌هایشان تا منزل ابدی‌اش بدرقه کنند. این بازی تقدیر است.

هنرمند بودن پاشایی در حضور پرشور مردم در مراسم تشییع پیکر او تاثیرگذار بود، اما به نظر آنچه که می‌توان آن را مهم‌ترین مولفه‌های حضور ده‌ها هزار نفره مردم دانست، مرگ در جوانی و دیگری مرگ بر اثر ابتلا به سرطان است. حضور پیرزنی که به دشواری گام برمی‌داشت، در تشییع پیکر یک خواننده موسیقی پاپ با کدام منطق همخوانی دارد؟ اما وقتی بلند بلند، سرطان را نفرین می‌کرد، می‌شد تکه‌های یک پازل را کنار هم چید و فهمید چه عواملی دست به دست هم داده‌اند تا تشییع جنازه یک خواننده پاپ، تا این اندازه باشکوه و کم‌نظیر باشد.